



مداح و پاسدار و جانباز سرفراز حاج یونس حبیبی متولد سال ۱۳۴۷ در روستای سمیت از توابع بخش مرکزی شهرستان سوادکوه در استان مازندران است که مداحی و ستایشگری اهل بیت(ع) را از دهه ۵۰ در مرکز عترت و قرآن در حوالی میدان خراسان در تهران آموخت و آغاز نمود و به سرعت به مداحی مخلص و پرشور تبدیل گردید. این مداح باصفا و بالاخرای که در خردسالی با پدرش پای منبر و مداحی در مهدیه تهران حاضر می‌شد، آرزو داشت خودش به عنوان مداح مهدیه پشت میکروفون قرار بگیرد. این اتفاق، اوایل دهه ۶۰ هم افتد و یونس جوان که برای دفاع از مرزهای میهن اسلامی راهی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شده بود، در خلال رفت و آمدهایش به تهران، دعا می‌خواند و مداحی می‌نمود.

حاج یونس حبیبی در سال ۶۲ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. سال ۶۴ به جبهه رفت و تا انتهای جنگ و بعد از آن قرارگاه رمضان حضور داشت. حاجی در نوجوانی به جبهه‌های جنگ اعزام شد و تا یک سال پس از پایان دفاع مقدس در منطقه حضور داشت. نوحه‌های او را از رزمندگان جنگ از یاد نمی‌برند، وقتی می‌خواند: رزمندگان غلام به میدان/ بهر دفاع از دین و قرآن…

**جانبازی‌های متعدد و ۷ مره‌حله شیمیایی**

در جبهه‌ها بارها تیر و ترکش خورد و طی هفت مرحله شیمیایی شد. در یکی از مجروحیت‌ها، پیکر زخمی‌اش ۴۵ روز در شرایطی سخت و طاقت‌فرسا در منطقه ماند.

حاج یونس حبیبی در سال ۱۳۶۸ از قرارگاه رمضان انتقالی گرفت و به ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نقل مکان نمود. او سپس مسئول ارزشیابی سپاه و مدتی مسئول دزبان کل سپاه گردید تا این‌که سال ۸۰ به صورت پیش از موعد بازنشسته شد.

**شوره به خوش‌رویی و افتادگی و ادب**

حاج یونس میان هیبتی‌ها به خوش‌رویی و افتادگی و ادب شهره بود. سال‌های طولانی بود که در هیئت‌ها نوحه و دعا می‌خواند و مجالس یادواره شهدا را در نقاط مختلف کشور اداره می‌نمود.

سال ۶۸ اولین بار عوارض شیمیایی عود کرد. سال ۷۰ و ۷۲ هم دوباره دچار عارضه و بستری شد. ماهی دو تا سه بار باید به پزشکان قلب، متخصص شیمیایی، متخصص پوست، و در تهران مراجعه می‌نمود.

در طول مدت طولانی و طاقت‌فرسای بیماری، به گفته خود حاج یونس تنهاپرستارش همسر گرامی‌اش بود.
حاجی پیشینه‌اند مداوی خارج از کشور نیز داده شد که پاسخ‌اش این بود: «فقا پیشنهاد دادند و حتی هزینه‌هایش را تقبل کردند؛ اما خودم قبول نکردم. پزشکان آلمانی ما را به عنوان موش آزمایشگاهی می‌خواستند. می‌خواستند ببینند داروهای شیمیایی‌شان چه اثری دارد. آنها به فکر علاج ما نبودند.»

در برهه بیماری، داروهای که برای عامل اعباب می‌دادند، برای عامل خون و عامل میکروبی بد بود یا بعبس، کلاً داروها ضد و نقیض هم بودند و همین باعث می‌شد خورش لخته و مویرگ‌های حساس مغز منفه شود. لذا سه دفعه سکنه عمیق کرد. در بهمن‌ماه سال ۹۵ خبر شهادت او در فضای مجازی منتشر شد. اما پس از ۱۵ روز از اعما خارج شد و به زندگی بازگشت.

**دیدار با هم‌زمان شهیدش در حالت کما**

حاج یونس بارها از آنچه در عالم دیگر در جریان این کما دیده، سخن گفته است.
یک بار به این کیفیت ماجرا را نقل نموده است: «وقتی در کما بودم، دیدم همه هم‌زمان من در یک سوله بزرگ کنار کنل من در تابوت نشسته‌اند و سروروت هم‌شان زخمی است. من هم در تابوت نشسته بودم. آنها به من گله می‌کردند که حضرت رقیه(س) به بی‌معرفتا چرا نیامدی؟ گفتیم: من که نمی‌توانم خودم را بکشم! بعد اسم تک‌تک‌شان را خواندند و از درپچه گوشه سوله بیرون برنند. ملت هم جنازه‌ها را روی دوش می‌گرفتند و تشییع می‌کردند. نوبت من که شد، اشاره کردند که این یکی را برگردانید، باید بماند. همان‌جا به‌هوش آمدم و باگریه گفتم: چرا مرا جا گذاشتید؟»

و باری دیگر به این مضمون: «در آن حال تمام رفقای شهیدم را می‌دیدم. شهید مسلم امدی، شهید جلال شاکری، شهید کلانتری هم بودند و آنها را دیدم که در تابوت نشسته‌اند. من همین طور بلند شدم و گفتم: مسلم کجایی؟ آنها هم گفتند: ما را بیچاره کردی و چشم انتظار گذاشتی. چرا نمی‌آیی؟ از آنها



عذرخواهی کردم. این‌ها از یک درپچه‌ای بیرون رفتند ولی مرا نگه داشتند و به تعبیری برگرداندند. شروع کردم‌گریه کردن که مسلم با مرا از دست این‌ها بگیر من خسته شدم، سیدجعفر و جلال بیابید. دیدم سرنگ را داخل پاهایم کردند و به هوش آمدم. ولی واقعاً خیلی حالات خوبی است که در این هنگام به شهادت برسیم. بهترین آرزو و بهترین مرگ بدون شک شهادت است.»

**رسیدن به بهترین آرزو**

حاج یونس در ۲۱ خردادماه ۹۸ دوباره به کما رفت و بعد از چندماه بخشی از هوشیاری خود را به دست آورد و در نهایت حاج یونس حبیبی هفتم اردیبهشت ۱۳۹۹ مصادف با دومین روز ماه مبارک رمضان به بهترین آرزوی رسید و به یاران شهیدش پیوست.

پیکر شهید یونس حبیبی ۹ اردیبهشت‌ماه ۹۹ در محل زادگاهش روستای سمیت به خاک سپرده شد. مجتبی حبیبی فرزند شهید خاطر نشان کرد: آرزوی شهادت از مهم‌ترین علائق پدر بود.

**گروه‌گشای نیازمندان پس از شهادت**

این شهید والا مقام ۴۰ روز پس از عروج، گروه‌گشای نیازمندان شد. خانواده شهید حبیبی بعد از بیانات مقام معظم رهبری درخصوص رزمایش همدلی و کمک و به نیازمندان در آستانه ماه رمضان، قرارگاه



پرسیدند: این نوحه صدای کیست؟ این شعر و سبک برای من است که مسئول غرقه هم با کلی جست‌وجو گفت: صدای برادر یونس حبیبی است. پدرم گفت: من یونس حبیبی هستم و خیلی جالب او گفت: برو آقا، خود روزی‌ات را جای دیگری حواله بدهدا
این نوحه زمانی که عرضه شد در آن شرایط که رسانه‌ها به شیوه امروزی وجود نداشت، بسیار چرخید و حتی موجب شد که پدرم را به مجالس خارج از کشور دعوت کنند اما به دلیل اشتغال در سپاه هیچ‌گاه نتوانست این دعوت‌ها را بپذیرد.»

**زندگی بر مدار ولایت**

مجتبی فرزند شهید یونس حبیبی در مورد زندگی بر مدار ولایت و ولایت‌مداری اعلای پدر معظم و مکرمش خاطر‌نشان می‌نماید:
«زندگی حاجی بر مدار ولایت فقیه بود و بسیار بر دیدگاه‌های حضرت آقا حساس بود و بر آنها تأکید داشت و در بین دوستان و آشنایان و اقوام از این جهت مشهور بود و همگان ایشان را به ولایت‌مداری اعلای می‌شناختند.

مکرر هم به دیدار رهبر فرزانه انقلاب اسلامی نائل گردیدند و هر سال در دیدارهای عمومی مداحان با رهبری حضور داشتند و علاوه بر آن چندین مرتبه همراه با مداحان در دیدارهای خصوصی تر خدمت رهبر و مقتدایشان رسیدند و کسب فیض عظیمی نمودند. حاج یونس در نصب‌العین قرار دادن منویات رهبری و عمل مو به مو به رهنمودهای حضرت آقا در عرصه مداحی کوشش نمودند و دیدگاه‌های رهبر حکیم و فرزانه‌مان در عرصه مداحی را هر سال دنبال می‌کردند و اعتقاد داشتند دیدگاه‌های حضرت آقا را فقط نباید شنید بلکه باید دنبال و عملی کرد و خود بسیار مقید و عامل به این دیدگاه‌ها بودند و هر سال صحبت‌های جدید امام جاحنه‌ای را به سرعت شنیده و برای عملیاتی نمودن رهنمودها برنامه‌ریزی می‌نمودند و به مرحله عمل می‌رساندند.»

**شهید یونس حبیبی از زبان خود شهید**

شهید یونس حبیبی در واپسین سال‌های حیات دنیوی‌اش چند مصاحبه با رسانه‌های مختلف داشته است که در آنها به تفصیل سوابق و خدمات مداحی و فکاداری‌ها و ایثار‌گری‌های دفاع مقدسی‌اش را تشریح نموده است. گزیده‌ای از سخنان حاج یونس را که در رسانه‌های مختلف منشتر گردیده‌است، نقل می‌نماییم.
حاج یونس، رهبر انقلاب را «خلاصه اهل‌بیت»، بسیج را «عشق»، سپاه را «پاک‌ترین نهاد در کشور» و سردار شهید قاسم سلیمانی را «امید شیعیان» می‌دانست.

**مداحی باصالت**

کربلایی یونس حبیبی در مورد سوابق و خدماتش در عرصه مداحی و ستایشگری اهل‌بیت(ع) اظهار نموده است: «سال‌های ۶۰ بود که برای شاگردی خدمت حاج مرتضی رسیدیم. یک هیبتی به نام عترت و قرآن در میدان خراسان داشتند، آنجا می‌رفتم. واقعاً این استاد بزرگوار تلاش‌های زیادی برای بنده و بسیاری از دوستان داشت که تا قیامت هرجا بخوانم یا افتخار می‌گویم شاگرد این بزرگان هستم. این اساتید به بنده یسار دادند که مداحی باصالت را همواره در دستور کار خود داشته باشم و به بقیه هم در عمل این راه را توصیه کنم.»

در موقعیتی دیگر در این‌باره ابراز داشته است: «سال ۵۵ بود که با پدرم پای منبر شیخ احمد کافی می‌رفتم. حاج محسن طاهری، ولادت حضرت زهرا(س) در مهدیه می‌خواند. پسای منبرش نگاه می‌کردم و می‌بردم. در عالم خردسالی آرزو کردم که روزی بشود من جان‌دار بایستم و بخوانم آرزویم سال ۷۹ برآورده شد و من در مهدیه برای اولین بار خواندم…»



روزی که قرار بود مسابقه فینال برگزار و قهرمان مشخص شود، می‌گفت از ایشان خواش کردند برای تبرک و صفای مجلس با یکی از این کشتی‌گیران به انتخاب خودش کشتی بگیرد. یک نفر را در میان این جمعیت انتخاب کرد. رقتیم بر روی تشک کشتی. تا کشتی شروع شد ایشان ضربه فنی شد. کسی که برای چه تمرین، ۸،۷ نفر هر پای او را می‌گرفتند و حریفش نمی‌شدند، حالا این‌طور شکست خورده است! من از کوششش شروع شد این‌طور ضربه فنی شد. کسی که برای چه تمرین، ۸،۷ نفر هر پای او را می‌گرفتند و حریفش نمی‌شدند، حالا این‌طور شکست خورده است! من از کوششش شروع شد این‌طور ضربه فنی شد. کسی که برای چه تمرین، ۸،۷ نفر هر پای او را می‌گرفتند و حریفش نمی‌شدند، حالا این‌طور شکست خورده است! من از کوششش شروع شد این‌طور ضربه فنی شوی و آبروی مرا نمی‌کردی که این‌طور ضربه فنی شوی و آبروی مرا بربری در پاسخ به این حرف‌ها گفت: یک چیزی به تو می‌گویم بین من و تو تا لحظه مرگ باشد. تا بعد از شهادتش این موضوع را به کسی نگویم. می‌گفت: وقتی کشتی شروع شد دیدم بچه آن کسی که با او کشتی می‌گرفتم با یک حالت خاصی پدرش را تشویق می‌کند و منتظر پیروزی‌اش است. من نتواستم آبروی این پدر جلوی فرزندش برود. به خاطر آن بچه ضربه فنی شد.

یعنی این مرام را در هیچ‌کسی نمی‌توان پیدا کرد؛ شهدا این‌طور بودند. مرام شهدا واقعاً شاخص بود… برای توسعه فرهنگ شهید و شهادت ورود جدی داشتیم تا این قیلم‌ها و خاطرات ارزشمند به جوانان امروز منتقل شود.»
**غوغای شهید حبیبی در عرصه مداحی**
حسن خورشو از مداحان پیشکسوت اسلامشهری در مورد غوغای شهید حبیبی در عرصه مداحی اهل‌بیت(ع) خاطر‌نشان می‌نماید:
«همسایه دیوار به دیوار و از شاگردان حاج یونس بودم که از نوجوانی دستم را گرفت و مداحم کرد و الان خودم دوازده سال است که مجمع‌الذکرین با نام امام حسن حبیبی(ع) در اسلامشهر دارم؛ به همین خاطر بسیار در مداحی‌هایم از حاج یونس یاد می‌کنم. حاج یونس از بیناگان‌ذران مجمع‌الذکرین بیت‌الاحزان انصار در اسلامشهر بود که از اولین مجمع‌الذکرینبهای اسلامشهر بود و بسیاری از مداحان اسم و رسمدار کنونی در اسلامشهر از شاگردان حاج یونس در این‌جمع‌الذکرین بودند. حاج یونس و مجمع‌الذکرینش نقش اساسی در تثبیت مداحی در اسلامشهر و وجهه کشوری پیدا کردن مداحان اسلامشهری داشتند.

حاج منصور ارضی احترام خاصی برای حاج یونس قائل بود و می‌گفت: من صدای یونس را خیلی دوست دارم.

در دوران بیماری حاج یونس، گاهی دوستان را جمع می‌کردند و می‌رقتیم منزل حاجی و همان‌جا روضه خانگی برپا می‌کردیم. حاج یونس در دوران بیماری شدید نیز گاهی با ویلچر در هیئت‌ها شرکت و حتی بسیار کوتاه و محدود مداحی می‌کرد. روضه معروف حاج یونس با عنوان غمخانه حضرت رقیه(س) جزو اولین مداحی‌های بخش شده در شبکه سحر بعد از تأسیس این شبکه بود و بعدها این نوحه بین‌المللی شد.

حاج یونس اواخر عمر صدام ملعون به وصال یاری که عمری بی‌وقفه نوکری و خادمی و ستایشگری‌اش را نموده بود، شنافت و جزو اولین نفراتی بود که با گروهی از ورزشکاران که مدناح خان حاج یونس حبیبی بود، به زیارت کربلا نائل گردید.»

**درد دل‌های فرزند شهید**

متأسفانه هنوزم که هنوز است، شهادت حاج یونس حبیبی از جانب بنیاد شهید احراز نشده است و فرزند شهید درددل‌ها و خون دل‌های فراوانی از این بابت دارد.
مجتبی حبیبی فرزند شهید در این خصوص اظهار می‌نماید: «متأسفانه کمیسیون اول در بنیاد شهید اسلامشهر برای بررسی شهادت حاج یونس علی‌رغم مشکلات مشهود ربوی و تنفسی که سال‌ها بدون کپسول اکسیژن توان نفس کشیدن نداشت، رای منفی داد. این در حالی است که علت پیشرفت بیماری و زمینگیر شدن حاج یونس، عوارض شیمیایی بود که پزشکان بیمارستان ساسان و نوارفشار نیز همسن علت از او قطع امید کردند. در نهایت هم او به دلیل نارسایی تنفسی از دنیا رفت. چطور ممکن است فردی تا ۵۰ سالگی بارها دچار سکنه شود؟ پزشکان می‌گفتند فشار خون او بالاست که دلایلش عوارض شیمیایی است و ریه به همین دلیل خوب کار نمی‌کند و نارسایی اکسیژن به مفر موجب سکنه‌های فراوان مغزی شده است.»

او ادامه می‌دهد: «پدرم از سوی بنیاد شهید جانباز ۴۵ درصد شناخته شده بود. او عضو سپاه بود و ما از ابتدای سال ۱۴۰۰ از طریق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بی‌گیر احراز شهادت او هستیم که تاکنون گویا سه کمیسیون برای این امر برگزار شده است، اما هنوز اعلام رسمی درخصوص نتایج آن به ما نشده است.»

## به یمن ولادتش

**مریم عرفانیان**

بار الهی، بندگانم و تو بخشایشگری…

در این روزهای ولادت که کبوتران فوج در آسمان حرم مولایم با پر می‌گشایند، در فرخنده‌ترین روزها که زمین و زمان به یمن آمدنش در تکاپوی وصف‌ناشدنی افتاده‌اند، در این روزهای سرشار از لطف و رحمت، مرا ببخش.

امروز، در فراوانی گناه، زیارت آقایم را واسطه قرار می‌دهم تا با عنایتش نظر لطفی به بنده ناچیزنمایم.

باشد که واسطهای برای فراوانی کارهای خیرم گردد.

بار الهی، بندگانم و تو بخشایشگری…

راهی نشنسم ده تا بندهٔ پشیمان از گناهت در فوج فوج پرواز کبوتران حرم پر و بال گیرد و با زبان دل بگوید: «سلام عیlick یا علی بن موسی الرضا المرتضی الامام التقی و ججتک علی من فوق الارض و من تحت الثری…»

و در شادای زمین و زمان اوج گیرد. در این روز فرخنده، سلامت جسم و جان، صداقت دل، صفای باطن و دوری از هر آلودگی حاکماندود را به روح نادمم عطا فرما…

«آمین یارب العالمین…»

مجموعه پر سکوی افتخار که در رابطه با شهدای



وزرشکار قهرمان بود و از تلویزیون پخش شد را دیدید؟ این طیح را بنده از سی سال پیش دارم. هیچ‌کس اطلاعی نداشتست ما این پروژه را کار می‌کردیم. واقعاً سوزه بر سکوی افتخار بسیار ناب بود و زندگی شهدای حقیقی و دلآوری را به تصویر می‌کشید که بازخوانی آنها تأثیرات بسیاری در جامعه داشت.

شهید مسعود دارابی قهرمان کشتی وزن ۶۳ کیلوگرمی که اهل کرمانشاه بود. همه باشگاه‌ها نام او را بر سر در خود زده‌اند. یکی از برادرهای او در شهر گنبد یکی از فرماندهان ارتش بود. می‌گفت یک بار یکی از ایثارگران به زاهدان یادگان، بچه‌های یادگان وقتی فهمیدند ایشان برادر من است به میمنت این حضور یک مسابقه کشتی استانی برگزار کردند. آن

بغض گلویش را می‌گیرد. حاجی ماجرای این صحنه را چنین روایت می‌نماید:
«عملیات کربلای یک، مهران بود. پادم نمی‌رود زرمندگان گردان علی‌اکبر لشکر سیدالشهدا که به برگشت ساک‌های‌شان را در جادر دیدیم. یک صحنه بسیار دردناکی بود. وسایل‌شان را جمع کردیم. واقعاً آن دوره جوانان خوبی داشتیم که هر کدام از آنها می‌توانند به جامعه امروز درس‌های ارزشمندی بدهند. شهید کلانتری که پدرش روحانی بود مسئولیت تبلیغات گردان علی‌اکبر(ع) را برعهده داشت. دنیایی

### یادی از مداح و پاسدار و جانباز سرفراز، شهید حاج یونس حبیبی

# خالق مداحی پر آوازه

# «غم‌خانه حضرت رقیه(س)»

از ادب و منش بود. اتفاقاً همین شعری که خواندم بعد از عملیات کربلای یک بود که وقتی برگشتیم حاج منصور به قلاجه آمده بود. آن‌جا این شعر را به سبک شهید خواندم.هان‌های شهید در دلت عشق خمینی/ هان‌ای شهیدای در سرت شور حسینی‌اشدم از فتح مهران چون آگاه، به خواندن آیه‌نا فتوحاحسین جان، حسین جان، مظلوم حسین جان…»

**نوربالاهای جنگ‌نحییلی**

حجاج یونس در مورد نوربالاهای جنگ تحمیلی می‌گوید:

«فغی از بچه‌ها را که می‌دیدی از دور معلوم بود که به شهادت می‌رسد. عملیات کربلای دو در راه منطقه حاج عمران بودیم؛ با شهید محمود طاعتی که با هم صیغه اخوت خوانده بودیم. کاملاً معلوم بود ایشان شهید می‌شوند. کاملاً از رفتارش می‌توانستیم متوجه شویم او به شهادت می‌رسد.اصطلاحاً می‌گفتند نوربالا می‌زند. الان هم دوستانی داریم که برای دفاع از حرم می‌روند این حالات و احوالات را دارند. اما احساس می‌کنم رزمندگان و جوانان آن روزها یک حالات و احوالات غیرقابل تصویری داشتند. پادم نمی‌رود در بیوحه کربلای۵ که عملیات گره می‌خورد با توسل به حضرت زهرا(س) و قرانات زیارت عاشورا که حاج رضا پوراحمد به میسان رزمندگان آمدند، یک انگیزه دوباره و یک صلابتی در میان لشکر برای شکست دشمن ایجاد شد. آن نوحه معروف کجادید

کربلایی یونس، اصول و فنون مداحی را چنین می‌دانست:

«مداحی جدید] پنج اصل است که اول باید ببینند در این پنج اصل جایگاهی برای خودشان دارند و بعد وارد ستایشگری بشوند؛ اولین اصل، اخلاق است. دومی تسلط بر ادبیات فارسی و سوم اشرف بر ادبیات عربی است. چهارم مقتل و پنجم موسیقی و دستگاه‌هاست. این پنج فن اساسی و اصولی مداحی است که همه این‌ها در صحنه سجاده‌ی خلاصه شده که می‌توان آن را پیدا کرد. اساتید ما نکته‌های درون

کربلایی یونس، اصول و فنون مداحی را چنین می‌دانست:

«مداحی جدید] پنج اصل است که اول باید ببینند در این پنج اصل جایگاهی برای خودشان دارند و بعد وارد ستایشگری بشوند؛ اولین اصل، اخلاق است. دومی تسلط بر ادبیات فارسی و سوم اشرف بر ادبیات عربی است. چهارم مقتل و پنجم موسیقی و دستگاه‌هاست. این پنج فن اساسی و اصولی مداحی است که همه این‌ها در صحنه سجاده‌ی خلاصه شده که می‌توان آن را پیدا کرد. اساتید ما نکته‌های درون



این گنجینه معنوی را با نوجوانان و جوانان کار کنند. جوانان و نسل جدید ستایشگری بدانند مناجات، خودسازی و اوج اخلاق است. مداح اول باید اخلاق خودش را شاخص کند. همه این مداحانی که معروف هستند ابتدا باید در جایگاه اخلاق، شاخص بشوند.»
**سباهی شنن و سوابق جهادگری و مداحی در جبهه**
شهید حبیبی در مورد سباهی شدن و سوابق جهادگری و مداحی در جبهه گفته است: «من از سال ۶۲ به عضویت سپاه درآمدم. همان اول به تیپ آموزش لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله رقتم. آموزش نظامی لشکر را به بنده واگذار کردند. پادم می‌آید در گردان میثم لشکر، محمدرضا طاهری هم جزئی از رزمندگان بود و من با او مراده هیبتی داشتم. آن‌سال‌ها محمدرضا مرتبه‌ها و نوحه‌های زیبایی را ارائه می‌داد…»

بعد رقتیم عملیات؛ در عین حال آموزش نظامی می‌دادم. مربی تاکتیک بودم و این افتخار را داشتم با لباس سبزی پاسداری در جنگ حضور داشتم و برای بنده این دوران یک حال و هوای دیگری داشت. شاید بیشتر از برخی یک احساس تکلیف جدی داشتم. به همین خاطر نوحه‌هایم هم یک جنبه‌های حماسی و رزمندگی داشت و انگیزه رزمندگان را برای ادای تکلیف و رزمندگی دو خواندم.

حاج یونس از خنده بعد از شهادت یکی از شهدای والا مقام و نیکوکار می‌گوید: «سیدجعفر میرمحمدی نوه آیت‌الله خوانساری بود. ایشان عملیات کربلای‌دو به شهادت رسید. با بچه‌ها در محاصره بودیم. همه در محاصره تشنه و گرسنه بودند. جیره‌های غذایی خودش را به بچه‌ها داد و زمزمه را شروع کرد. یکی از خاطراتی از رزمندگان از ایشان فراموش نمی‌کنند این ایثارگری بود که شهید میرمحمدی انجام داد. رفت با ققمقه برای بچه‌ها آب آورد ولی خودش یک قطره از آن آب نخورد. آب را رساند به بچه‌ها خوردند و محاصره شکسته شد. زمانی که پیکر مظهر ایشان را به خانه‌اش آوردند، ما بودیم. وقتی پرند داخل اتاق شد عکس دوستانش روپوش بود. وقتی در تابوت را برداشتند، چشمش به این عکس‌ها افتاد و چهره‌اش به خنده باز شد.»